

دگرگون کن، دگرگون شو

سخن روز شماره: ۵ (۲۲ فروردین ۱۳۹۸)

در قلب های
شیار خورده مان، بذر سبز حیات را بنشان (ط.ا)

در داوری باید
دادگر بود. حق هر انسان و از جمله یک هوادار حزبی هست که با خط
مشی گذشته و یا
کنونی حزب موافق نباشد. ولی انسان باید به ویژه در برابر آنهایی
که دیگر امکان
دفاع از خود و سیاست خود را ندارند دادگر باشد و با پروا و دور
اندیشی داوری کند.
وظیفه رفیق حزبی حتا از این هم بالاتر است. یک رفیق حزبی باید
جانبداری طبقاتی را در
انتقاد خود از یک خط مشی از یاد نبرد و اصول و اسلوب مارکسیستی
را در انتقاد بکار گیرد.

کسانی که رفیقان
جانباخته راه آزادی و برابری ما را قربانی ساده اندیشی خود می
دانند بسیار از حقیقت
بدور و در داوری سخت گیر هستند. ما از کسانی سخن می گوئیم که از
اندیشمند ترین
و داناترین ایرانیان سده کنونی بوده اند. آنها تجربه مبارزه
حیدرخان عموآوغلی را بر دوش داشتند؛ همنشین ارانی و
کنشگر جنبش ملی کردن نفت بودند؛ تجربه مبارزه در دوران مخفی را
داشتند؛ بسیار کتاب
خوانده بودند؛ تاریخ میهن و جهان را خوب می شناختند؛ از نوترین
تئوری های انقلابی
و مارکسیستی آگاه بودند؛ پرکار بودند. باید به یاد داشت که
فراورده های نوشتاری

رفیق طبری تنها چه از کمیت و چه از کیفیت از همه ی رهبران "چپ" و "راست" کنونی میهن ما بیشتر بوده است. بسیاری از این رفیقان نزدیک به یک چهارم سده در زندان بودند؛ با گروه های گوناگون اجتماعی و سیاسی نشست و برخاست و گفتگو داشتند؛ رنگین کمان نیروهای سیاسی و اجتماعی در میهن را خوب می شناختند.

رهبری پس از انقلاب در زمان اندکی حزب را به یکی از نیرومندترین و سازمان یافته ترین حزب سیاسی دگرگون کرده بود. سخن تنها پشتیبانی از این اندیشمندان نیست، سخن از پشتیبانی از خط مشی انقلابی هم هست که این رفیقان سازنده و کارشناس آن بوده اند.

ساده اندیش خواندن همچنین گروه بی همانند مبارزان و دانشمندان خود یک ساده اندیشی است.

این رفیقان به خوبی می دانستند که جمهوری اسلامی بورژوازی زده بدنبال بهانه ای برای یورش به حزب می گردد. نگارنده خود چند هفته پیش از یورش نخست از زبان یک عضو هیئت سیاسی وقت شنیده بود که "زندان منتظر ماست".

زنده یاد کیانوری در بهار سال ۱۳۵۹ در پرسش و پاسخ گفت: ما به هیچ وجه چنین امکانی [قتل عام کمونیست ها حتی بدتر از عراق و اندونزی] را رد نمی کنیم... تمام سیاست ما اینست که چنین امکانی

پیش نیاید...

پس چگونه می توان گفت که رهبران حزب نمی دانستند که چه می کردند و آقای خمینی آنها را گول زد؟ آنها از نقشه یورش جمهوری اسلامی آگاه بوده اند ولی چه می توانستند بکنند؟ بیرون فرستادن رهبری و عضو های برجسته می توانست زمان یورش را نزدیک تر و پهنه آن را گسترده تر کند. اگر رهبری در آن روزها تصمیم به فرار می گرفت بهانه جمهوری اسلامی برای یورش مستدل تر می شد. کس را که ریگی در کشف نیست چرا نقشه فرار می کشد؟ پهنه سیاست و ژرفی تعقیب و گریز گسترده تر و پیچیده تر از آن بود که برخی از رفیقان اکنون به آن به سادگی می اندیشند.

این هم درست نیست که بگوییم که اگر حزب چند تا رهبر برجسته را پیش از یورش به بیرون می فرستاد دیگر ما با سختی هایی که روبرو شده بودیم روبرو نمی شدیم. گرفتاری های حزب پس از یورش در مهاجرت تنها به بیرون نفرستادن رهبران برجسته بر نمی گردد. نباید آشفتگی پس از یورش را فراموش کرد، باید همزمانی پیروزی کوتاه مدت نیروهای بورژوازی در اردوگاه سوسیالیستی را هم به یاد داشت. فرایندها و پدیده های پیچیده و رویدادهای همزمان بسیاری ما را به سرنوشت امروز ما کشانده است. نباید در بررسی روند گذار از گذشته به امروز فروکاست گرایانه تنها یک رویداد و یا یک کارکرد را مطلق کرد. گواه نادرستی این گونه اندیشه یک بعدی سرنوشت دردناک کنونی سازمان اکثریت است که تقریباً همه ی رهبری خود را پس از یورش به بیرون فرستاده بود ولی نتوانست جایگاه خود را دوباره بیابد.

حزب پس از یورش

نخست و دوم در برون کشور به اندازه کافی رهبران برجسته داشت که بتوانند آهوی زخمی حزب را دوباره چالاک پا کنند.

آوانسیان، رادمنش، خاوری، عاصمی، کسرای، برومند، صفری، لاهرودی، اسکندری، اذرنور، امیر خسروی، فروغیان، شاندرمنی، بلوریان، نامور، نوروزی،

امیرخیزی اینها از رهبران برجسته و آزاد پس از یورش بوده اند. در کنار آنها کادرهایی همچون فرجاد، آزادگر، انور حقیقی، مهراقدم، حیدریان، ناخدا انور و بسیاری از گردانندگان تشکیلات استانی حزب هم بوده اند. بنابراین همان گونه که می بینید پرسش "شدید تر شدن ضربه" را نمی شود با کمبود رهبران و کادرها پیوند داد. هم اکنون هم اگر ما کمیت و کیفیت رهبری زنده مانده پس از یورش را با همه ی رهبران کل گروه های "چپ" کنونی هم سنجی کنیم باز آنها دست بالا را دارند.

ولی این که چرا براینند کار دست اندرکاران پس از یورش حزب بهتر از این نشد یک سخن دیگری است که نیاز به کار پژوهشی آینده در باره آن دارد؟

رفیقی که گویا "دسته" را رهبری کنونی حزب می داند باز به تنهایی به داوری نشسته است. تا آنجا که من می دانم بیشتر شرکت کنندگان کنفرانس ملی یا درگذشته اند و یا دیگر در حزب نیستند و به کارهای دیگری سرگرم هستند. اگر "گناهی" در آن زمان انجام شده باشد گذاشتن آن بر دوش رهبری کنونی از دادگری بدور است. حق هر کسی است که با خط مشی و شیوه رهبری حزب موافق نباشد ولی نباید چشم بر این واقعیت آشکار بست که دست اندرکاران کنونی حزب در زنده کردن حزب بسیار کارا بوده اند و بسیار رنج ها کشیده اند. ان ها از خانواده، بالا رفتن از نردبان کاری گذشتند تا حزب را دوباره سازمان دهی کنند. شعار "ترد ولایت فقیه" را به شعار خلق تبدیل کرده اند. از یگانگی

و یکپارچگی حزب نگهبانی و نگه داری کرده اند.

جمهوری اسلامی

با هزاران ترفند توانست آهنگ رویش حزب را کُند کند ولی نتوانست آن را بایستاند. چرا که "دشمن سنگ دل است ولی ما مغروریم!" حزب امروز زنده است و با همه ی زخم ها از نیرومندترین و سوسیالیستی ترین و سازمان یافته ترین نیروی "چپ" میهن ماست.

هم سنجی رهبری گذشته و رهبری کنونی هم بسیار نادرست است. رفیقان امروز ما در دورانی که اندیشه سوسیالیستی زیر یورش شبانه روزی است بدون دلگرمی معنوی و پشتیبانی مادی اردوگاه سوسیالیسم کار می کنند. گذاشتن خط مشی گذشته در برابر خط مشی کنونی کار خردمندی نیست و از روش دیالکتیکی نیز بدور است. هر دو خط مشی با دانش به این که مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک است آرایه (شکل) گرفته است. تلاش هر دو خط مشی برای سرکردگی طبقه کارگر در انقلاب ملی و دموکراتیک بوده و هست.

هر خط مشی می

دانست و می داند که پیروزی در این کار نیاز به یک جبهه متحد خلق نیرومند دارد. هر دو خط مشی می دانست و می داند که با همه ی دوگانگی و بدمزاجی خرده بورژوازی باید راهی برای همگامی و به "چپ" کشاندن آن یافت.

بررسی آن چه در گذشته گذشت تا آن جا سودمند است که بتوان با آن پاسخی به چالش هایی که ما هم اکنون با آن روبرو هستیم یافت. باید در فردای روز آزادی یک گروه پژوهشی را گرد هم آورد تا همه ی سویه های خط مشی گذشته و آن چه را که بر رفیقان اندیشمند و دلیر ما

گذشت را برای ما روشن کند.

تا آن زمان ما باید با همه ی ناسازگاری ها و
ناهمسانی های درونی نیروی خود را یکپارچه و یگانه در راه نیرومند
کردن سنگر طبقه
کارگر، رنجبران، تهی دستان در جبهه ضددیکتاتوری بکار گیریم.
بگذارید که
"دروازه های شهرهای ناگشوده را بگشاییم!"

انجام پیروزمند
این کار نیاز به گرد آمدن همه ی ما دور خط مشی کنونی حزب دارد.
با همه کندها، با
همه سستی های احتمالی این حزبی است که برایند شرایط عینی و ذهنی
کنونی است. اگر پاسخ برنامه حزب به نیازهای امروز توده ها باید
گسترش یابد تا با رویدادهای روز همخوانی بیشتری داشته باشد باید
گام به میدان
گذاشت. "سیمرغ را بال ها از پرواز است.
تنها عمل لازم است تا دگرگون سازیم."

باید به جای
دراز کردن انگشت اتهام به سوی همدیگر
راه چاره نشان داد. هر کسی خود باید راه درست انجام این کار را
دریابد. "هر کس در عصاره ی خود با عشق به تبار
انسانی خود بجوشد."

این گرز و این
میدان. گام در راه
مبارزه بگذار، کوشش کن تا درستی ها نیرومند و نادرستی ها دگرگون
شوند، خود هم برای دگرگونی
آماده و دلیر باش، راه دیگری نیست. حزب توده ی دیگری نیست و
نخواهد بود.